منوچهر جمالی

چرا
رنـگ سـبـز
نـاگهان
آتشفشانی ازاندیشه های مردمی را برانـگیخت ؟

با « جمهوری ایرانی »
فرهنگ ایرانی ،
جانشینِ « شریعت اسلامی» میشود

«ایرانی»، فرهنگِ جهانیِ مردمیست
نه « ناسیونالیسم »

چگونه مسئله سکولاریته ،
سه هزارسال پیش ، درایران طرح شد
وچه فاجعه بزرگی را درایران به وجود آورد ؟

یک مفهومِ انتزاعی فلسفی ، با « **رنـگ** »، **که پیوسته به حواس ومحسوساتست** ، تفاوت بسیار دارد ، و **رنـگها، درهرفرهنگی،**

پیشینه روانی و تاریخی ودینی و داستانی دیگری دارند . این« **رنگ سبز**» نیز در ایران ، **تلنگری به زخم سه هزارساله** درفرهنگ ایران زد ، که درضمیرهرایرانی ، نا آگاهانه درد میکرده است ، و دیگر پشت به داروهای مسکن آن میکند ، و میخواهد که این زخم، بالاخره چاره بشود . « رنگ سبز» ، درایران مستقیما به اندیشه « زندگی همیشه سبز درگیتی » گره خورده است .

درفرهنگ ایران ، بُن آفریننده سراسرجهان ، « سا پیزه » نامیده میشده است که امروزه ، سبک شده ، وهمان واژه « سبز» ما گردیده است . اصل ِآفریننده سراسرجهان ، سبز(ساپیزه) است ! به عبارت دیگر، **جهان** ، **از بُن « همیشه سبزشونده » میروید** . **این معنا ، کل زندگی انسان واجتماع وحکومت و دین واخلاق و اقتصاد را معین میساخته است** . زندگی در گیتی باید همیشه « سبزو روشن » باشد یا به عبارتی دیگر، همیشه **از بینشی بروید که از طبیعت جان خود انسان ، پیدایش می یابد و زندگی را شاداب میکند** .

این « همیشه درگیتی سبزبودن » ، به معنای آن بود که **انسان** ، **ریشه درخاک دارد و خاکیست** ، **ولی ازخاک، فرامیروید و همیشه درتحول یابی ، ازنو، سبزمیشود، و سربه آسمان میساید** . درانسان، زمین به آسمان می پیوندد . این **همیشه سبزشدن درگیتی** را دراصطلاحات گوناگون ، بیان میکرده اند.

یکی آنکه **انسان و خدا** ، **درخت سروی هستند که سربرمیافرازند و به ماه می پیوندند** . خدا وانسان ، همگوهرند . ازاین رو ، یکی از نام های سرو، « **مای مرز**» است ، یعنی « آنچه همآغوش ماه میشود » ، به ماه می پیوندد . هم ، ریشه درخاک دارد وهم پیوسته به آسمانست . البته نام ماه (درهزوارش) ، « **بینا** » هست ، چون ماه ، «مجموعه همه تخم های زندگان»

شمرده میشد و **تخم** ، **اصل سبزو روشن شدن بود** . بنابراین ، ماه ، اصل روشنی شمرده میشد . **ماه ، هم چشم وهم چراغ بود . یعنی هم خودش روشن میکند وهم با روشنی خودش ، همه چیزهارا می بیند** .

این « چشم وچراغ بودن » ، هنوزنا خود آگاهانه ، بیانگر آرمان ایرانی از بینش است . **بینشی حقیقی است که انسان با روشنائی برخاسته از جان وزندگی خودش ببیند** . بنا براین انسان ، سرو همیشه سبزیست که خوشه فرازش ، ماهست که اصل روشنی و بینش است . این تصویر فرهنگ ایران از انسان بود ، که درشاهنامه بارها میآید، و هیچ ربطی به تصویری پرداخته ازخیال هنرمندانه ندارد که فردوسی یا شاعری دیگر ، ساخته باشد . همین تصویر، درگرشاسپ نامه اسدی ، چهره ای روشنتروبرجسته تر پیدا کرده است . **انسان ، سرویست که ریشه اش ، « کیمیا » و بـَرَش، « تو تیا » است** . به عبارت دیگر ، ریشه اش ، همیشه تحول یابی به بهتروعالیتر و اصل همیشه ازنو، زنده شویست ، وبـَرَش ، توتیای چشمست . همان توتیائی که رستم درچشم شاه وسپاهیان ایران ریخت ، و چشمان همه را « چشم خورشید گونه » ساخت . یعنی ، همه را « چشم وچراع » ساخت ، تا همه با روشنی ِ جوشیده ازجان خود ، ببینند . با آن توتیا ، چشمها ، تحول یافتند و میتوانستند ازآن پس ازجان خودشان ، روشنی درجهان بیفکنند و هم خودشان با آن روشنی ، پدیده هارا ببینند .

از نامهای گوناگون « سرو» میتوان به خوبی همه صفانی را که درگوهر انسان میشناختند وآرمان ایرانی بود ، بازشناخت . یکی از نامهای سرو ، « **سور**» ، یعنی « **همیشه جشن عروسی** » است . **به جامعه های زنخدائی** ، « **سور و سورستان** » **میگفتند** . قاتل یزدگرد ، یک خرمدین بنام « ماهوی سوری » بود

، چون حکومت زرتشتی ، خرمدینان را درایران ، بسختی میآزرد . نام دیگرسرو، « **شجرة الحیات** » است که به معنای « درخت زندگی » باشد . یکی ازنامهای سرو، « **نوش** » میباشد . نام « **رام** » ، خدای زمان وزندگی ، « **نوشین با ده** » یا « باده نوشین » بوده است ، و نام آرمئتی، که زنخدای زمین است و تن هرانسانی میباشد ، « **نوش خور»** نامیده میشده است . این تن انسانیست که باده نوشین زندگی را که « رام ، خدای رقص وموسیقی وشعروشناخت » باشد، مینوشد . به عبارت دیگر، این رام ، خدای زمان هست که جفت آرمئتی یا زمین میگردد . **از نامهای دیگر سرو ، « اردوج** = ارتا وج » است که به معنای « **تخم ارتا** » میباشد . ارتا ، همان اردیبهشت است ، که اهل فارس وسغد وخوارزم ، اورا « ارتا خوشت = اردوشت » مینامیدند . ارتا ، خدای ایران ، خوشه ای بود که دانه ها یا بزرهایش را میافشاند ، وبا افشاندن این بزرها، جهان وانسان، پیدایش می یافت ، و **این تخم خدا یا سیمرغ بود که دگردیسی به « انسان » و به « سرو » می یافت** . خدا ، که « ارتا » باشد ، عنصر نخستین، یا گوهر وفطرت هرانسان یا اصل جان (جان ِ جان) هرانسانیست .

این تخم یا فطرت انسان، ویژگیهائی را که داشت ، درتصویر « سرو » بیان میشد ، چون سروهم مانند انسان، تخم ارتا و جفت انسان است . **تخم ارتا یا خدا ، همیشه سبزمیشود** . خدا درسرو ، همیشه ازنو سبزمیشود . خدا درسرو، همیشه « نوش » و « سور» میشود . خدا ، همیشه « سهی » میشود ،سر برمیافرازد و سرفراز و سرکش است ، ونمی خمد ، آزاد است وتا بع ومطیع وعبد نمیشود، ودرهمیشه ازخود ، سبزشدن ، همیشه نیز ازخود ، روشن میشود. **درجهان بینی ایرانی ،« سبزی و روشنی » ازهم جدا ناپذیرند . « شادابی و بینش » باهم ومتلازم با همند . خرد**

انسان ، در روشن شدن ، زندگی را شاداب وسبزو تروتازه میکند .خرد بهمنی انسان ، خرد شاد وخندان است .
درفرهنگ ایرانی ، « روشنی » ، که همان واژه « raoxshna رئوخشنه » باشد ، 1- هم تبدیل به واژه « **روشنی** » شده است و هم 2- تبدیل به واژه « **رخشان** » شده است که به شکل « **رخش** » سبک (مخفف) میگردد . درمعانی « رخش » که به خوبی نگاه داشته شده است ، میتوانیم برداشت آنها را از پدیده « روشنی= رخشان= رخش» دریا فت . روشنی یا رخشان ورخش، جمع وآمیزش دورنگ سرخ وسپید میباشد . آمیزش دو رنگ باهم ، اصل آفریننده هستند . **این اندیشه « همآفرینی درجفت شدن وپیوندِ دورنگ باهم » هست ، که سرچشمه روشنی هست .** چیزی روشن میشود که ائتلاف دورنگ یا چند رنگ باهم باشد . رنگین کمان، روشن یا رخشان ورخش هست، چون پیوند رنگها باهمست . هفت سپهر، روشنند ، چون رنگهان به هم پیوسته اند . **سرخ ، درفرهنگ ایران ، مادینه است و سپید ، نرینه است** (فصل نهم بندهش) . اینست که **روشنی ، پیآیند همآغوشی اصل نرینه با اصل مادینه است** . وسبزهم ، پیوند زرد وآبی است ، که باز درفرهنگ ایران ، مادینه ونرینه هستند . **زرد، رام هست . سرخ ، ارتافرورد یا سیمرغست و آبی وسپید ، بهرام است .** درسبزشدن ، که پدیدار و روشن شدنست ، انسان ، ترکیبی یا آمیغی از رنگهای زرد وآبی وسرخ وسپید میشود . به عبارت دیگر، او ، پیدایش « سیمرغ ورام وبهرام باهم دریک تخم » هست . انسان ، در رنگین کمان (= رخش = روشنی) شدن ، سبزوپدیدارمیشود . این بود که سبزی و روشنی ، هردو « نهاد مهری یا عشقی » داشتند، و هردو نهاد شادی داشتند ، چون همآغوشی دورنگ (رام + بهرام) و(سیمرغ وبهرام) باهمند .

دربندهش میآید که تخم انسان ، از « سبزی وروشنی آسمان » سرشته شده است .

این « **ارتا** » ، **خدای خانواده سام وزال ورستم بود** ، **چنانکه خدای هخامنشی ها واشکانیان هم بود** . اینکه سخن از زخم هزاره ای درضمیر ایرانی رفت ، پرسیده میشود که این « زخم » کی زده شد ؟ این زخم سه هزاره ای درضمیر ایرانی را، در داستان **کیخسرو** می یابیم ، که ناگهان به گونه بسیارشگفت انگیز، به اندیشه ترک دنیا میافتد و خواهان مرگِ خود میشود . **این اندیشه واقدام ، یک زلزله روانی واجتماعی ودینی درجامعه ایران بود** ، چون درفرهنگ ایران ، مهر به زندگی ، برترین ارج را داشت ، وخودکشی را روا نمیداشت . هیچکس حق ندارد ، جان خودرا ازخود بگیرد . این اندیشه برضد زندگی درگیتی و شادی درگیتی بود . **با این زلزله** ، **مسئله سکولاریسم درفرهنگ وتاریخ ایران** ، **پیدا وچشمگیروبرجسته شد** ، و زال زر را که جفت وفرزند سیمرغ (ارتا) بود، بسیار هراسان کرد ، چون او خاک را مقدس وارجمند میشمرد . واژه زمین (درپهلوی : **ارد**) و درآلمانی ، اِرده (Erde) و درانگلیسی ، « earth» ،و درعربی ، ارض، و درعبری ، اِ ر ِ ز ، بیان این تحول خدای آسمان ، سیمرغ ، به زمین هست . **این خودِ خداست، که دگردیسی به زمین مییابد وخاک میشود** ، **چون خاک** ، **اساسا به معنای تخم (هاگ) هست (خاکینه)** . ازاین رو، خاک برای زال ، پیکریابی خدای ایران بود . ازاین رو بود که ارتائیان ، « خاک » را میبوسیدند، نه برای اینکه به قدرتی ، سجده بکنند . مزیدن خاک با انگشت نیز همین معنا را داشت . **این خدا** ، **خدای خاکی وزمینی** ، **یعنی سکولار بود** . کیخسرو ، بزرگترین شاهِ داستانی درشاهنامه ، زیرنفوذ افکار **لهراسب** (پدرگشتاسپ وپدربزرگ اسفندیارونیای بهمن ، مبلغان وپشتیبانان دین زرتشت) دراین «

اندیشه همیشه سبزشدن درگیتی » شک کرد ، وزندگی درگیتی را خوارشمرد ، و دراوج قدرت ، دست ازشاهی خود کشید ، و یکراست به سراغ مرگ رفت واین درواقع نخستین خود کشی درفرهنگ ایرانست . این واقعه ، یکی از تحولات بزرگ روانی ودینی و سیاسی در تاریخ ایران بوده است . دراثرهمین کار، زال زر، رویاروی این شاه ایستاد و درانجمنی که همه بزرگان ایران گردهم آمده بودند ، رو بدین شاه کرد وبا دلیری گفت که :

چنین گفت با شهریار بلند

سزد گر کنی « خاک » را ارجمند

سربخت آنکس پرازخاک باد دهان ورا زهر، تریاک باد

که لهراسب را شاه خواند به داد

ز « بیداد » ، هرگز نگیریم یاد

توشاه بیدادی ، چون خاک را ارجمند نمیدانی ، تو توهین به برترین ارزش در فرهنگ ایران میکنی ، که زندگی را درگیتی ، همیشه سبزوشاد میداند ، تو زندگی کردن برروی خاک را گناه میدانی ، تو از زندگی وشادی زندگی ، روی برمیگردانی و تو کسی را به شاهی برمیگزینی (لهراسب) که نماینده این آموزه دینی واین جهان بینی هست که برضد فرهنگ ایران میباشد . **این بیداد هست وما هرگز از بیداد ، هرچند آنرا بزرگترین شاه ایران بکند ، یاد نمیگیریم** . بیداد، سرمشق نمیشود . **این بزرگترین سرکشی درفرهنگ ایران همانند سرکشی کاوه (سیمرغ) هست که باید همیشه ازآن یادکرد** . با این واقعه ، بزرگترین شکافها در تاریخ ایران روی داد ، چون خانواده زال ، تاج بخش کیانیان وضامن بقای آن بودند ، و حکومت زرتشتی گشتاسب و فرزندانش ، حقانیت سیمرغی قدرت خود را از دست دادند ونتوانستند برپایه دین زرتشتی ، برای خود ، کسب حقانیت

درایران بکنند وبدین ترتیب بیش ازهزارسال ازتاریخ ایران محوشدند.
این زخمی ناسور بود که ضمیروفرهنگ وحکومت ایران ، برداشت ، چون « اصل فـَرَشـگـَرد » ، که « اصل همیشه ازنو سبزشوی و شاد زیستی درگیتی و درزمان بود ، ازکیخسرو ، زیر نفوذ لهراسب ، متز لزل شد ، و زال وخانواده اش رستم وفرامرزو دودخترش در برابرخانواده لهراسب و دین زرتشت ، قرارگرفتند . جنگهای خونین بهمن ِ زرتشتی ، فرزند اسفندیار، که با نهایت قساوت برای نابود ساختن خانواده زال وکوبیدن اندیشه « ارجمند بودن زندگی خاکی او » برخاست ، بیان بزرگترین فاجعه های تاریخ ایرانست و از داستان به صلیب کشیدن عیسی، پرمعنا تروانگیزنده ترست . فرشگرد، که اصلی درباره « آفریدن زندگی خرم در گیتی » بود ، به وسیله زرتشت ، اصلی « فرا- زمانی » شد، وبه فرشگرد ، که همیشه ازنو ، سبزوشاداب شوی زندگی دراین گیتی بود ، معنای آخرالزمانی داد . واین درست همان مسئله سکولاریته هست .
در زمان پسر لهراسب ، گشتاسپ ، زرتشت آمد، واندیشه ای را که در زمان کیخسرو، پیدایش یافته بود درآموزه دینی اش ، عبارت بندی کرد . اوست که اندیشه « همیشه ازنو سبزشوی درگیتی ودرزمان » را، که بیان اصالت انسان واصالت گیتی است ، واژگونه ساخت . **با آموزه زرتشت** ، **فرشگرد** ، **آخرالزمانی شد** . فرشگرد، که تروتازه وسبزوخرّم شدن درگیتی باشد، حواله به زمان آخریعنی فراسوی زمان داده شد. **وبراین اصل ، بنیاد حکومت وسیاست دردوره ساسانی گذارده شد**. ازنو همیشه سبزشوی ، از زندگی درگیتی، سترده شد . چنانکه دریزدانشناسی زرتشتی (دربندهش) دیده میشود ، که **شادی دردین زرتشتی** ، **فقط مسئله تسکین دردهائیست که اهریمن در**

گیتی به جانها وارد میسازد . سیاست وحکومت ، فقط میکوشد تا آنجا که ممکنست ، مرهم روی دردهائی که اهریمن در زمان میآورد، بگذارند . شادی واقعی درزندگی ، ممکن نیست . زندگی درگیتی ، جایگاه شادی حقیقی نیست .

«سبز» درفرهنگ ایران ، تنها یک رنگ خشک وخالی فیزیکی وشیمیائی نبود . **سبز، چنانکه درکتاب رحیم عفیفی (اساطیر درفرهنگ ایران) میتوان دید ، به معنای 1- رفاه وفراوانی درزندگیست 2- سبز، به معنای عشق ومهراست (نیازی) 3- سبز، جنباننده و به حرکت آورنده یا انگیزنده منش انسان است 4- سبزمسئله قداست (گزند ناپذیری) جانست 5 – سبز، مسئله شادی در زندگی درگیتی هست** ، چون تخمی که جهان ازآن میروید ، ساپیزه (سبزی) است . سبز، گوهر خدا ئی در زندگی در گیتی هست . همه اینها ، در دین زرتشتی وسپس دراسلام، به آخرالزمان افتاد . درهمه ادیان توحیدی ونوری ، همین فاجعه رویداده است . داستان هاروت وماروت دراسلام نیز که خرداد ومرداد باشد و آرمانهای خوشزیستی ودیرزیستی درایران بوده اند، همه طرد و نفی میگردند . همه این آرمانها ، آرزوهای بیجا وهوی وهوس ولعب میشوند . واقعیت دادن این آرزوها وامیدها ، خویشکاری حکومت نیست . خویشکاری حکومت ، رستگارساختن مردم از گناهانش درآن جهان ، درفراسوی زمانست . پروردن این آرزوها ، برضد « خرد » میشود .

خوب دیده میشود که مسئله « سبزشدن » ، یک مسئله حیاتی وفرهنگی وسیاسی و دینی واقتصادی درایرانست . ازاین رو نیزهست که « مهدی » ، درایران « صاحب الزمان » خوانده شد ، چون **مردمان در دلشان، آرزوی بازگشت «خدای زمان» را میکردند ، که خدای زندگی ، و مادر زندگی شاداب درروندِ زمانست ، که بُن وفطرت درگوهر زندگی خود انسانست .**

مردم همیشه بیاد این خدای زندگی درزمان ،« رام »هستند که نخستین پیدایش ِ (ارتا) سیمرغست . بدین علت بود که شاهان متعدد در دوره ساسانی نام « بهرام » به خود میدادند ، چون ایرانیان آرزومیکردند که « رام ، خدای زمان ، وبهرام که صاحب ویارخدای زمان هست » باهم بازگردند ، وزندگی را درگیتی ازسر، جشنگاه وخرّم سازند .
اکنون به این زخم ِ نهفته ِسه هزارساله در روان ایرانیان، تلنگر زده شده است . مردم ، بیاد اندیشه ای افتاده اند که گرانیگاه « خرمدینی » بود ، گرانیگاه افکار**مزدک خرّمدین** و **بابک خرّمدین** بود . آنها، زندگی سبز و خرّم در همین گیتی را در روند زمان میخواستند ، که امروزه روشنفکران ؛ نام سکولاریته را ازخارج به وام گرفته وبدان داده اند ، ومی پندارند که این اندیشه ای بسیارجدید هست که باید ازخارج به ایران ، وارد کرد . **حتا فیلسوف قلابی اسلامی، ادعا میکند که ایرانیان ، هیچ اصطلاحی نیز برای این پدیده ندارند**. خرمدینان ، زندگی سبزوخرم ، درهمین گیتی ودرهمین روند زمان ونقد میخواستند .ایرانیان برشالوده فرهنگ خودشان ، میخواهند که زندگیشان ، در روند زمان سبزشود ، نه آنکه دراکراه همیشگی ، بخشکدو بیفسرد و بپژمرد تا درآخرالزمان ، اما م زمان ، باشمشیرخونریزش بیاید ،وجهان را تا زانویش برسوار اسب پرازخون کند . آنگاه با این خونها ، باغهارا آبیاری و سبزکند ! سبزآنها ، ازگوهر ِ مهر ِخدایشان میجوشد. **آنها خودشان ، تخم خدای همیشه سبزشونده (ارتا = سیمرغ) هستند** . آنها خودشان تخم این خدا هسند که سرو (ارد+ وج = تخم ارتا) آزاد وسرافراز باشد .